

کودکان زندانیان، کودکان فراموش شده



1gozareshgaran عکس:

روزنامه نگار - ماهرخ غلامحسین پور

هیچ نقطه‌ای از جهان به تاریکی زندانی نیست که میزبان کودک بی‌گناهی باشد. بسیار پیش می‌آید که کودکی در زندان زاده می‌شود یا مادری به زندان می‌افتد و چون کسی بیرون از زندان حاضر به نگهداری آن کودک نیست، او همراه با مادرش میهمان چهاردیواری زندان می‌شود.

فضای تاریک و خفقان آور و فضایی که نه نشانه‌ای از شادی و نشاط دارد و نه مناسب با رشد یک کودک سالم است، کودکانی که میان مجرمین عادی و خطرناک روزهایشان را سر می‌کنند و متاثر از همه اتفاقات زنداند و طبیعتاً نمی‌توانند به اندازه کودکان بیرون از زندان شاد رها باشند. و

بسیارند کودکانی که بیرون از زندان با یکی از والدینشان در انتظار دیگری که در زندان است، روزهایشان را شب می‌کنند، کودکانی که در فضای عمومی مدرسه، کوچه، اجتماع و اقوام از زندانی بودن پدر یا مادرشان شرمگین هستند، دلتنگ می‌شوند، رویای خانواده ایی که تمام و کمال باشد و روزهای تعطیل را به شادمانی در کنار یکدیگر سپری کنند، برایشان رویای دوردستی است. شرایط کودکانی که والدینشان بنا به ارتکاب هر جرمی در زندان هستند، هم کمتر از کودکانی که به ناحق ساکن زندان شده اند دردناک نیست.

در فیس بوک برخورد کردم مصمم شدم با دست اندرکاران COIPI وقتی به طور اتفاقی با عنوان موسسه غیر انتفاعی کودکان زندانیان این شکل گفت‌وگو کنم و از آنان بپرسم چطور به کودکان افراد زندانی کمک می‌کنند و راهکارهایی که در این باره ارائه می‌دهند، شامل چه مواردی است؟

گوید هشت سال سابقه روزنامه نگاری آزاد داشته است. او موسس سازمان غیرمقاله نویسی است که در معرفی خودش می «حامد فرمند» انتفاعی کویبی است و با خوشرویی دعوت مرا برای این گفت‌وگو می پذیرد. این موسسه به منظور حمایت از کودکان افراد زندانی یا کودکانی که به ناچار در زندان به سر می‌برند راه اندازی شده و او در این گفت‌وگو از برنامه‌هایی می‌گوید که می‌توان با توسل به آنها از رنج این کودکان را کاهش داد:

ممکن است بگویید مشکلات عمده کودکانی که والدینشان در زندان هستند چه نوع مشکلاتی است؟

آنهایی که خودشان در زندان به دنیا آمده یا مدت زمانی را با مادرشان در زندان تجربه کودکانی که پدر یا مادرشان در زنداند و !ببینید گذرانده‌اند متفاوت است و در نتیجه آثاری که این اتفاق بر آنها می‌گذارد نیز فرق خواهد داشت.

این آثار حتی در مورد کودکان یک خانواده که به ظاهر شرایط یکسانی داشته‌اند می‌تواند متفاوت باشد. این تفاوت هم علت‌های متعددی دارد؛ سن کودک، جنسیت او، نسبت فرد دستگیر شده (پدر یا مادر)، رابطه عاطفی فرد دستگیر شده با کودک، قبل و حین دستگیری، شرایط خانوادگی، و حتی خصوصیات روان‌شناختی فردی کودک که بخشی از آن ممکن است ژنتیکی باشد، عوامل گوناگونی هستند که می‌توانند آثار زندانی شدن پدر یا مادر بر کودک را شکل دهند.

با این حال قانون به همه این کودکان نگاه یکسانی دار؟

خیر. بستگی به قوانین کشورها دارد؛ شیوه اجرای قوانین و نحوه برخورد کشورهای مختلف با این کودکان متفاوت است. به عنوان مثال

قانون نگهداری کودک تازه به دنیا آمده تا سن خاصی، که معمولا یک سال یا بیشتر است، همراه مادر زندانی، به عنوان قانونی انسانی و حق طبیعی مادر در بسیاری از کشورهای توسعه یافته یا در حال توسعه، با در نظر گرفتن نوع جرم، اجرایی می‌شود. اما در برخی از این کشورها، فضای مجزایی برای مادران و فرزندان تدارک دیده می‌شود و این افراد از امکاناتی مانند پزشک مخصوص کودک؛ محل بازی و وجود دارد که مادری که با کودکش ارتباط دارد، کمتر - شود که از تحقیقات علمی ناشی می - این باور های آموزشی برخوردارند و کلاس احتمال بازگشت وی به زندان وجود دارد. در صورتی که در زندان‌های ایران، طبق اطلاعاتی که ما داریم، این شرایط فراهم نیست و کودک و مادر در فضای مجزایی نگهداری نمی‌شوند و همین موضوع، به تنهایی می‌تواند آسیب‌هایی را برای کودک به همراه داشته باشد.

از چه نوع آسیب‌هایی صحبت می‌کنید؟ ممکن است برخی آثار زندانی شدن والدین بر کودک یا نگهداری خود کودک در زندان را عنوان می‌کنید؟

و ارتکاب جرم یا اختلال اضطراب بازگشت به «زندان» اضطراب، استرس شدید، ایجاد اختلال در وضعیت تحصیلی، پیوستن به چرخه ترازا (تجربه کردن شرایط ترازا، در موقعیتی که ظاهرا هیچ ارتباطی به شرایط ترازا ندارد) و ایجاد اختلال در ارتباط با والدین بعد از بازگشت از زندان تنها بخشی از این آسیب‌ها هستند.

عمده فعالیت‌های شما در چه حوزه‌ای است؟

ما یک موسسه بین‌المللی غیر انتفاعی حمایت از کودکان هستیم. موسسه‌ای که با هدف کمک به بهبود شرایط کودکانی که والدین زندانی داشته یا دارند، تاسیس شده و قصد دارد تا با حمایت از برنامه‌هایی که به بهبود وضعیت این کودکان کمک می‌کند، شرایطی را فراهم آورد تا تجربه این کودکان، به آسیب‌های روحی و جسمی در بزرگسالی آن‌ها تبدیل نشود.

ممکن است بگویید منظورتان از کمک دقیقا چه جور کمک‌هایی است؟

های آموزشی و حمایتی از والدین، شود و هم برنامه‌ها می‌های آموزشی، حمایتی و درمانی برای خود بچه‌ها شامل مجموعه برنامه‌این کمک خانواده، اطرافیان و افراد مرتبط مثل مسئولان و ماموران قضایی را هم در بر می‌گیرد.

خود شما با کودکانی که در زندان به دنیا آمده‌اند تا کنون مواجه شده‌اید؟

من با کودکانی بود که تجربه زندانی شدن پدر و بله. اساسا فکر اولیه و هسته شکل‌گیری موسسه کوچکی به دلیل ارتباط و تجربه شخصی مادرشان را داشته و یا حتی برخی از آن‌ها، خودشان هم همراه مادرانشان زندانی بوده‌اند.

برای کاهش آثار زندان بر روحیه این کودکان چه پیشنهاداتی دارید؟

دقت کنید نه آثار زندان بر تمام کودکان یکسان است و نه پیشنهادهایی که برای کاهش این آثار مطرح می‌شود برای همه جواب یکسان دارد. حمایت خانواده، ارتباط سالم با پدر یا مادر (در صورتی که خارج از زندان هستند)، داشتن شرایط برای بیان احساسات، و در صورت نیاز مراجعه به متخصص، از جمله مواردی است که در اغلب تحقیقات به آن‌ها اشاره شده است.

به عنوان مثال کودکانی که از حمایت اعضای خانواده برخوردارند و والدینشان به دلیل زندانی شدن، سرزنش نمی‌شوند، امکان بهتری برای درمان آسیب‌های وارد شده به خود را دارند. قطعا منظور از سرزنش نشدن، تایید کردن نیست.

همکاران شما در زمینه ترابی یا مسائل آموزشی هم برای این گروه فعالیت می‌کنند؟

ما در شش حوزه آموزش، مربی‌گری، حمایت مالی، حمایت قانونی، برنامه‌های ملاقات با والدین زندانی و کمک‌های درمانی روانی و جسمی فعالیت می‌کنیم.

به این ترتیب، برای بچه‌ها، چه بچه‌های بزرگ شده داخل زندان و چه سایر بچه‌ها، برنامه‌های مختلف از جمله آموزشی و درمانی در نظر گرفته‌ایم.

گمان می‌کنید با آموزش می‌شود تاثیر و عوارض خشونت را به طور کامل از روح این کودکان زدود؟

منظور ما از آموزش، الزاما آموزش کودکان نیست، آموزش والدین، خانواده، اطرافیان، و به طور کلی جامعه است. البته در مواردی که امکان آموزش مسئولان و مجریان قضایی فراهم باشد، آموزش این دسته از افراد هم کمک زیادی به بهبود شرایط کودکان خواهد کرد.

اما قطعا آموزش تنها راه کمک به شرایط کودکان نیست. کمک درمانی به خصوص درمان آسیب‌های روحی، یکی از مهم‌ترین فعالیت‌هایی است که برای این کودکان ضرورت دارد. بهبود شرایط ملاقات، در صورت امکان، کمک‌های مالی برای تامین حداقل

های مهم چرخه کمک به کودکان والدین زندانی‌گری و بهبود قوانین در صورت میسر بودن شرایط، از دیگر بخش‌نیازهای کودکان، مربی هستند.

ها با توجه به شرایطها باید چکار کنند؟ به طور مثال روش‌های تشویق و تنبیه برای آن‌کودکان، خانواده در مورد شیوه برخورد با اینگونه خاص و نبودن پدر و مادر باید چه شرایطی داشته باشد؟

یکی از نکاتی که بر روی آن تاکید زیادی می‌شود این است که قرار نیست به این کودکان به عنوان قربانی نگاه شود. به این معنا که قرار نیست برخورد ویژه‌ای در مورد روش‌های تربیتی با این کودکان بشود به دلیل آنکه شرایط ویژه‌ای دارند. از جمله اصلی‌ترین توصیه‌های نوعی فقدان یا از «توان‌دارند» که زندانی شدن پدر یا مادر را هم می‌«از دست دادن» هایی که کودکان تجربه‌شناسان به خانواده‌روان‌های تربیتی بلکه درتلفی کرد، این است که نظم زندگی آنها بر هم نخورد. به همین دلیل، آنچه باید مراقب باشیم، نه در شیوه «دست دادن» ایجاد شرایط مواجهه با بحران است.

ممکن است به طور مصداقی بگویید دقیقاً خانواده‌ها باید چگونه برخورد کنند؟

مهم‌ترین نکته‌ای که خانواده این کودکان باید در نظر بگیرند این است که زمینه‌ای فراهم کنند که کودک بتواند احساساتش را بیان کند. این بخش، یکی از مهم‌ترین مراحل درمان محسوب می‌شود. ایجاد و حفظ رابطه عاطفی خانواده با کودک نیز به عنوان چتر حمایتی برای او عمل خواهد کرد. اما باز هم یادآوری می‌کنم که این چتر حمایتی، به معنای قربانی فرض کردن کودک نیست. بلکه رابطه امنی است که فرصت بازسازی روحی را به کودک می‌دهد.

در جایی خواندم که موسسه شما نسبت به انتشار فیلم دختر سهیل عربی که به اعدام محکوم شده در فضای مجازی مخالفت کرده است؟ علت این مخالفتان چه بود؟

نقد ما به انتشار تصاویر کودکان زندانیان، دو بخش دارد یکی انتقاد حقوقی و دیگری انتقاد به نتایج این کار بر روی کودکان و خانواده آنان. نقد حقوقی من این است که به دلیل اینکه این کودکان در موقعیتی نیستند که برای استفاده از عکس و فیلمشان به هر منظوری، مجوز بدهند، این کار از نظر حقوق کودک ایراد دارد. ضمن آنکه ما ناخودآگاه آن‌ها را به موضع‌گیری در مورد والدین زندانشان وادار کرده‌ایم که این هم با اصل رعایت حقوق کودک منافات دارد.

البته این استدلال از سوی افرادی که این تصاویر را تهیه یا منتشر می‌کنند مطرح است که ما از شرایط زندانیان در ایران حرف می‌زنیم. در این شرایط ما ناچاریم تا به جلب نظر عمومی دست بزنیم تا شرایط خانواده آن کودک را بهتر کنیم. من تنها می‌توانم به گفتن این نکته، باز هم نقض حقوق کودک است. «شرایط خاص» بسنده کنم که نقض حقوق کودک به دلیل

با وارد کردن ناخواسته کودکان به موضوع چالش آزادی یا کاهش مدت زندان یا جلوگیری از اعدام والدین کودک، بار روانی خاصی را بر کودک تحمیل کرده‌ایم که بدون توجه به آن، کودک در بزرگسالی می‌تواند با مشکلات روانی جدی مواجه شود.

دهید؟ اما با توجه به اینکه شما در ایران ساکن نیستید این خدمات را چگونه به کودکانی که والدینشان در ایران زندانی هستند ارائه می‌این فاصله مکانی نمی‌تواند مانع کار و فعالیت شما باشد؟

برای ایران، چند مرحله فعالیت در نظر داریم که بخشی از آن، آغاز شده و برای بخش‌های دیگر، مقدماتی لازم است که در حال برنامه ریزی برای اجرای آن‌ها هستیم. انتشار مطالب آموزشی، در قالب پیام‌های کوتاه، انتشار مطالب علمی و دست‌آوردهای علمی مرتبط با کودکان زندانیان و کودکانی که تجربه از دست دادن دارند. در حال حاضر، وبسایت کوچکی به دو زبان فارسی و انگلیسی مطالب مختلف آموزشی را منتشر می‌کند و پیام‌های آموزشی نیز از طریق صفحه فیس‌بوک، توئیتر و گوگل پلاس باز هم به دو زبان انتشار پیدا می‌کند.

ارتباط با واسطه با خانواده و کودکان زندانیان و در اختیار گذاشتن مطالب آموزشی. از یک طرف در حال تکمیل ترجمه یک جزوه کوتاه آموزشی برای خانواده زندانیانی که کودکانی را در خانه دارند هستیم. در این مرحله، تطبیق این متن با فرهنگ و قوانین موجود در ایران، ضروری است تا قابلیت استفاده برای این افراد را داشته باشد. از طرف دیگر در حال برقراری ارتباط با افرادی هستیم که امکان توزیع جزوه بین خانواده زندانیان را فراهم کنند

از سوی دیگر در تلاشیم با موسسات فعال در حوزه کودک و حقوق زندانیان در ایران تماس بگیریم و اطلاعات و دستاوردهایمان را در اختیارشان بگذاریم.

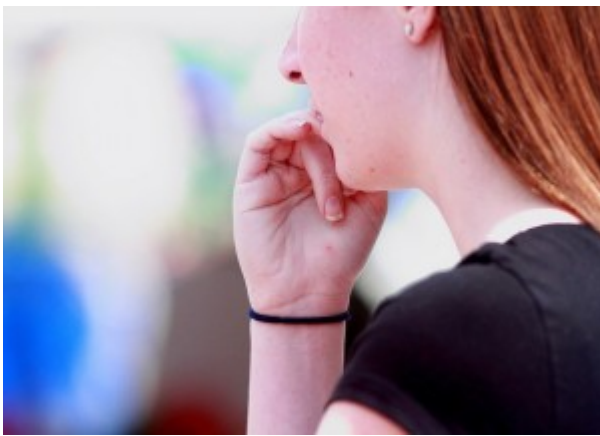
از سوی دیگر ارتباط مستقیم با خانواده زندانیان و افراد مرتبط با آن‌ها برای اجرای برنامه‌های آموزشی، حقوقی و مربیگری مد نظر ما است. این ارتباط با اجرایی شدن فعالیت‌های معرفی شده در بالا و گذشت زمان، برقرار می‌شود. نحوه اجرای آن، از دو طریق راه دور و مستقیم خواهد بود. به عنوان مثال، تجربه‌های موفق در مورد آموزش از راه دور برای شهروندان ایرانی وجود دارد. موسسه کوچکی تمام تلاش خود

را خواهد کرد که برنامه‌های خود را با همکاری موسسات موفق موجود اجرایی کند. در غیر این صورت، از تجربه آن‌ها بهره خواهد برد.

آیا برنامه‌ای هم برای برقراری ارتباط با مجریان و دستگاه‌های قضایی دارید؟

بله برقراری ارتباط با قانون‌گذاران و مجریان قانون. اعتقاد داریم که رعایت حقوق کودکان و از جمله مراقبت از حقوق کودکان زندانیان، به نفع همه خواهد بود. پس تلاش می‌کنیم تا برای تغییر بخشی از قوانین و اجرایی کردن قوانین مرتبط با حقوق کودک و زندانیان و شهروندان، از تمام ظرفیت‌های موجود استفاده کنیم.

داستان ایزابلا



عکس: Pabak Sarkar

ترجمه: سام زندی

پانزده سالم بود که با دوست پسرم آشنا شدم. او سه سال از من بزرگتر بود. با هم بیرون می‌رفتیم. به نظرم خیلی باحال می‌آمد، خیلی محافظت می‌کرد، حمایت می‌کرد. خوش تیپ بود. اولش خیلی با من خوب رفتار می‌کرد، تقریباً از من

ولی کمی بعد از این که با هم بودیم، شروع کرد به حسودی، انگار که دائم مراقبم بود که ببیند به او خیانت می‌کنم یا نه. اگر در مهمانی با پسرهای دیگر حرف می‌زدم، دیوانه می‌شد و طوری نگاهم می‌کرد که انگار با هر پسری که حرف می‌زنم، دارم با او لاس می‌زنم. برخوردش این طوری بود. آن موقع، این کارها به نظرم نشانه این بود "تو دوست دختر منی و هر کاری من بگویم باید بکنی." می‌گفت: که واقعا دوستم دارد، که خیلی خاطر من را می‌خواهد.

بعد از حدود یک ماه با هم خوابیدیم. من خیلی عصبی بودم، بیشتر به این دلیل که پدر و مادرم خیلی سخت گیر بودند و می‌ترسیدم که بفهمند.

پیش از ازدواج را قبول ندارند. من خیلی دلم نمی‌خواست آن کار را بکنم، بار اولم بود پدر و مادرم ایتالیایی و خیلی مذهبی هستند، رابطه فکر نمی‌کنم راست راستی دوستم داری،" و خیلی استرس داشتم، ولی فکر کردم بهتر است بکنم، چون او خیلی می‌خواست. می‌گفت: به اینکه کس دیگری را دوست دارم. بعد می‌گفت که دیگران همه می‌کرد و متهم "چون نمی‌خواهی با من سکس داشته باشی، سکس دارند، و می‌پرسید مشکل من چیست؟! بالاخره تسلیم فشار شدم. نمی‌دانم چرا، حس می‌کردم کار بدی کرده‌ام و حس خیلی بدی داشتم، هرچند که خیلی از دخترهای هم مدرسه‌ای من با دوست پسرهایشان خوابیده بودند.

می‌خواست همه کارهایم را کنترل کند. می‌خواست هر که را "هستی تو مال من" رفتار دوست پسرم با من جوری بود که بخواهد بگوید می‌بینم، هر چه می‌نویسم و هر چه می‌گویم را کنترل کند. می‌خواست همانی باشم که خودش می‌خواهد. خوشش نمی‌آمد که با اومی گفتم که با . بعد از مدتی اوضاع خیلی بد شد. اگر به دوستانم حرف بزنم. از دوستانم ایراد می‌گرفت و می‌گفت که احمق هستند

هر وقت می خواستم با او بحث کنم، "می دانی که خوشم نمی آید با فلانی حرف بزنی." دوستم تلفنی صحبت کرده ام می گفت: پرخاشگر می شد، سرم داد می کشید، و بعضی اوقات سفت فشارم می داد. نزدیک من می ایستاد و داد می زد. با این که خیلی ناراحت بودم، ولی تسلیم می شدم.

معذرت می خواهم، دست خودم نیست که عصبانی می شوم، اگر تو این کارها" گاهی معذرت می خواست که سرم داد کشیده. می گفت بعضی اوقات همان طور عصبانی می ماند، ساکت می "را نکنی، عصبانی نمی شوم، همه اش به خاطر این است که خیلی دوست دارم. نشست و هر چه که اطرافش بود پرت می کرد، یا موقع رانندگی مثل دیوانه ها رانندگی می کرد.

نبود. یک بار بعد از مدرسه منتظرم بود، مرا دید که با یکی از پسرهای همیشه به من شک داشت، انگار هیچ کدام از کارهایم درست برای" که نزدیک بود بیافتم. بعد هم مرتب می گفت داد، آن قدر شدید بود همکلاسی ام حرف می زدم. آن قدر عصبانی شد که مرا هل حرفم را "چی گفتی؟" پرسید "خفه شو." کاسه صبرم لبریز شده بود، برای همین گفتم "چی با او حرف می زدی؟ چی به هم می گفتید؟ برای "به شما مربوط نیست." تکرار کردم، بعد یک کشیده توی صورتم زد. چند نفر داشتند نگاهمان می کردند. دوست پسرم داد زد: همین، کسی چیزی نگفت. همه رویشان را برگرداندند.

این تنها باری بود که مرا زد. بقیه اوقات، کارش بدرفتاری و ایراد گرفتن بود.

خسته شدم. من معمولا آدم خوش صحبت و اجتماعی و سرزنده ای هستم، ولی با او که بودم خیلی ساکت می شدم و تقریبا هیچ وقت لبخند نمی زدم. تمام مدت استرس داشتم، دائم نگران بودم که چه فکری می کند، سعی می کردم هر کاری که او می خواهد بکنم تا عصبانی نشود و اذیت نکند. نزدیکش که بودم خیلی عصبی بودم و می ترسیدم عصبانی بشود.

ارتباطم با بیشتر دوستانم قطع شد، چون وقتی می دیدم از این بابت، خیلی اذیت می کند. به کسی نگفتم با من چه رفتاری دارد، چون چرا تحمل می کنی؟ باید" خیال می کردم تقصیر خودم است. یک بار چند تا از دوستانم دیدند که دارد سرم داد می زند، و به من گفتند خیلی احساس بدی به من دست داد، چون احساس حماقت می کردم، انگار یک عیبی داشتم که باید تحملش می "ازش جدا بشوی. کردم. ولی نمی توانستم ترکش کنم. فکر می کردم خیلی دوستم دارد، و همیشه هم با من بدرفتاری نمی کرد، گاهی خیلی مهربان می شد. خیال می کردم اگر بیشتر شبیه چیزی بشوم که او می خواهد، رفتارش با من بهتر می شود. بیشتر خودم را ملامت می کردم و حس می کردم که لیاقت ندارم. اصلا اعتماد به نفس نداشتم. بعد از مدتها که مثل کثافت با من رفتار کرده بود، این حس را داشتم. و خیلی می ترسیدم از این که اگر ترکش کنم چه واکنشی نشان می دهد. شاید دیوانه بشود. نمی دانستم اگر بخوام ترکش کنم چکار می کند.

یک بار وقتی به او گفتم که دیگر طاقت ندارم و دیگر نمی خواهم او را ببینم، تهدید کرد که به پدر و مادرم می گوید که با هم سکس داشته ایم و با هم مواد مخدر کشیده ایم. فکر کردم اگر پدر و مادرم بفهمند مرا می کشند. مثل این بود که از من حق السکوت می گرفت تا مجبور باشم با او بمانم.

می دانی که زود از کوره در می "خواهر بزرگترش می دید که با من چه رفتاری دارد، ولی وانمود می کرد که گناه از من است. می گفت "رود، تحریکش نکن، چرا این قدر تحریکش می کنی؟"

تلفن کنم تا ببیند که چه کارهایی او مجبورم می کرد هر روزی که نمی بینمش، وقتی از مدرسه به خانه برمی گشتم و پیش از خواب، به کرده ام. پدر و مادرم خوششان نمی آمد آن قدر تلفن بزنم، برای همین باید پنهانی زنگ می زدم، که هیچ آسان نبود.

این وضع تقریبا سه سال ادامه داشت. نمی دانم چرا، ولی بالاخره تصمیم گرفتم از او جدا بشوم. به نظرم متوجه شدم که هیچ وقت عوض نخواهد شد، و رابطه ما همیشه همان طور خواهد ماند. انگار که خرد شدم، طاقتم تمام شده بود و دیگر تحمل نداشتم.

روزی که از او جدا شدم، دیر سر قرارمان رسیدم، آن روز یک تکلیف درسی که خیلی رویش کار کرده بودم دستم بود. آن قدر از دیر کردنم عصبانی شد که تکلیفم را از دستم قاپید و جلوی چشم خودم پاره اش کرد. معلم به من گفته بود که اگر آن تکلیف را خوب انجام پشتت را" و برگشتم و راه افتادم. دنبالم آمد و گفت "دیگر تمام شد" ندهم، احتمالا مردود می شوم. حال تکلیفم از بین رفته بود. گفتم: داشتیم توی خیابان سر هم داد می کشیدیم، او بازوی مرا سفت گرفته بود و سرم "دیگر تحمل این کثافت را ندارم." گفتم "به من نکن داد می زد، می گفت که اگر ترکش کنم، به پدر و مادرم می گوید چه کارهایی کرده ام، مثل سکس و غیره. ولی دیگر برایم مهم نبود، فکر کردم کنار آمدن با واکنش پدر و مادرم آسان تر است، تا ماندن با او. بالاخره با همان حال عصبانی راه افتاد و رفت، و من می دانستم که این آخر کار نیست، چون گفته بود که به پدر و مادرم می گوید.

چرا این" وقتی به خانه رسیدم، آنجا نبود. رفتم تو و جلوی مادرم، زدم زیر گریه. همه چیز را برایش گفتم. مادرم حسابی شوکه شد و گفت در آمد. پدرم در را بسته نگه داشت تا او نتواند بعد، صدای "کار را کردی؟ باید به ما می گفتی. می دانستیم که با تو خوب تا نمی کند بیاید توی خانه.

مدتی طول کشید تا پدر و مادرم آرام شدند، ولی به نظرم به هر حال چاره ای نداشتند غیر از این که آرام بشوند، چون خیلی ناراحت بودند و گریه می کردند. من هم با احساس خلاصی گریه می کردم، راحت شده بودم که بالاخره حرف دلم را به کسی زده بودم. روز بعد، زود از مدرسه بیرون آمدم که او را نبینم. تمام آخر هفته را در خانه ماندم. پدر و مادرم پیغام گیر تلفنی دارند. او چند پیام برایم گذاشت، بعضی هایش عصبانی، بعضی هایش معذرت خواهی. ولی من جوابش را ندادم.

هفته بعد، یک شب دوباره آمد در خانه، ولی پدرم راهش نداد. داد می زد و تهدید می کرد و به در می کوبید و آت و آشغال به طرف خانه می انداخت. پدر و مادرم تصمیم گرفتند به پلیس زنگ بزنند، اگرچه من مخالف بودم. وقتی ماشین پلیس را در خیابان دید، فرار کرد. پلیس ها او را ندیدند. پلیس، زن خیلی مهربانی بود و گفت که می توانیم یک حکم قضایی بگیریم که نتواند نزدیک خانه ما یا مدرسه من بیاید. پلیس گفت که باید به دادگاه محلی بروم و ماجرا را تعریف کنم و بگویم که چرا از او می ترسم. گفتم در باره اش فکر می کنم. می ترسیدم بروم دادگاه، از واکنش او می ترسیدم، و از این که دیگران چه فکر می کنند.

بعد از آن دیگر به خانه ما نیامد. به نظرم می ترسید که پدر و مادرم به پلیس تلفن کنند. ولی تا مدتی بعد از تعطیل مدرسه، آنجا می آمد، یا سرم داد می زد یا التماس می کرد. من قضیه را به چند دوست مدرسه ام گفتم و برخورد آنها خیلی خوب بود. خیلی راحت شدم که موضوع را گفتم، خودم را خیلی قوی تر حس می کردم. دوستانم کمکم کردند، مراقب بودند که ببینند دنبال من می آید یا نه، و اگر سعی می کرد با من حرف بزند، دور من جمع می شدند. آن قدر می ماندند تا بروم.

گاهی وقتی سعی می کرد نزدیکم بیاید، احساس گناه می کردم یا دلم برایش می سوخت، ولی وقتی فکر می کردم چقدر به من استرس عصبانیت کمک کرد از داده بود، سعی کرده بود مالک من باشد و زندگی ام را در دست خودش بگیرد، از دستش عصبانی می شدم. این او دور بمانم.

بعد از چند هفته دیگر سعی نکرد به من نزدیک بشود. به نظرم می دانست چون قضیه را به دوستانم و پدر و مادرم گفته ام، می دانست که دیگر نمی تواند نزدیکم بشود. می داند که مصمم هستم از او دوری کنم. خیلی خوب است که می دانم اگر دوباره مزاحم بشود یا تهدیدم کند، می توانم به پلیس زنگ بزنم یا حکم قضایی بگیرم. اگر در خیابان او را ببینم دوستانم دورم را می گیرند و از من محافظت می کنند.

ایستادم، بیشتر مراقب باشد که با شنیده ام که حالا دوست دختر تازه ای دارد. امیدوارم اذیتش نکند. شاید بعد از این که من در برابرش دوست دخترش با احترام رفتار کند.

حالا که یک سال از آن زمان گذشت، من هم دوست پسری دارم که خیلی به من احترام می گذارد. هیچ وقت به من فشار نمی آورد، و می حالا می دانم که هیچ کس حق "من رفتن" توانم در کنار او خودم باشم. اولین نشانه تسلط یا زورگویی یا فشار را که بینم، می گویم ندارد آن طور با من رفتار کند. اگر کسی را دوست داشته باشی باید به او احترام بگذاری.

اگر کسی را بشناسم که با او بد رفتاری می شود، سعی می کنم با او در باره اش صحبت کنم. بهش می گویم خجالت نکش، تقصیر تو می گویم اگر فکر می کنی می توانی، هر چه زودتر از او جدا شو، چون بد رفتاری آدم را فرسوده می کند. دیگر او نیست، تقصیر اوست. به امیدوار نباش که او عوض می شود. احتمالاً داری وقتت را تلف می کنی. ولی مراقب باش، چون رابطه با بعضی مردها می تواند ترسناک باشد، به خصوص وقتی سعی کنی ترکش کنی. اگر یکی از دوستان من حس کند نمی تواند یک رابطه ناخوشایند را تمام کند، از او ایراد نمی گیرم، پیش او می مانم و حمایتش می کنم. به او می گویم مطمئن باش راه هایی هست که بتوانی از خودت مراقبت کنی. به او می گویم حرف زدن با دیگران چقدر می تواند مفید باشد، چون اگر کسی از آدم حمایت کند، آدم حس می کند خیلی قوی تر است.

در ضمن به او می گویم که وقتی از بد رفتاری خلاص بشوی، اوضاع بهتر می شود. حس می کنی زندگی ات را پس گرفته ای، اعتماد به نفس ات بر می گردد، از زندگی دوباره لذت میبری. و گرچه مدتی طول می کشد تا دوباره به دیگران اعتماد کنی، قوی تر می شوی و آگاهی بیشتری در باره حقوق خودت پیدا می کنی.

منبع: <http://lovegoodbadugly.com/isabellas-story/>



عکس: UN WOMEN / Dr. Krisana Kraisintu

مترجم: ع.م

20 می 2014

را فرمول بندی کرد. HIV دانشمند داروساز، کریسانا کرسینتو اولین معجون (کوکتل) داروی ژنریک

و بیماری هایی که جان مردم را در خطر قرار می دهد بسیار متداولند. گاهی معالجه در آسیا و آفریقا، جایی که او کار می کند، اتفاقات موفقیت آمیز بوده اما اغلب با شکست روبرو می شود، جان هایی نجات داده می شوند و برخی از دست می روند. اما دکتر کریسانا نامی که مردم بر او گذاشته اند، بی وقفه به کار خود ادامه می دهد. ماموریت او: دسترسی به "داروساز کولی" کرسینتو از تایلند، یا زندگی ام را وقف تولید محلی دارو، از طریق "بهداشت و درمان ارزان برای همه، چیزی که او حق اولیه بشر می داند است. او می گوید: ایدز، مالاریا و سایر بیماری ها به منظور بهبود سلامت عمومی HIV فرمول بندی و تولید داروهای ژنریک مقرون به صرفه برای مداوی "کرده ام.

تلاش او، که در تمام مدت زندگی حرفه ای خود دانشمندی داروساز بوده، برای کمک به بیماران است به ویژه آن تعداد از بیمارانی که در رامون" آسیا و آفریقا گرفتار بیماری ایدز هستند، جایی که مردم برای دسترسی به دارو اغلب با موانع روبرو می شوند. او برنده جایزه معتبر است، و در مدت تصدی مدیریت انستیتوی تحقیق و توسعه سازمان دارویی دولتی، جایی که او برای خدمات اجتماعی "مگسی سی پیشرفته، ابتدا در سال HIV (آزیدو تومین) را برای معالجه عفونت AZT اولین مدیر بلند پایه زن آنجا بود، نخستین نوع ژنریک داروی 1992 تولید و سپس در 1995 تکمیل و تولید کرد.

اما تلاش های وی در عین حال شامل به چالش کشیدن ابر قدرت های صنعت داروسازی بوده است. او و گروهش بعد ها زمانی که اولین را خلق کردند، به شهرتی جهانی دست یافتند. این دارو هزینه های مربوط به درمان "GPO-VIR" به نام HIV ژنریک "کوکتل" داروی ایدز در را به نحو قابل ملاحظه ای کاهش داده و از سوی سازمان بهداشت جهانی به عنوان اولین گام برای مداوی بیماران مبتلا به کشورهای فقیر تأیید شده است. و این باعث شد تا تایلند نام خود را، به عنوان نخستین کشوری که داروهای ژنریک ایدز را تولید و سپس به کشورهای همسایه صادر نمود، در تاریخ ثبت کند.

اقدامات کریسانا کرسینتو ده ها هزار نفر را نجات داده، و بالطبع جان تعداد بیشتری را نجات خواهد داد. محبوبیت این دکتر شایسته چنان از دانشگاه هایی که هنوز در آنها تدریس و انجمن هایی که در آنها کار می کند، بسیار فراتر رفته و به صحنه نمایش است که شهرت او شد. "کوکتل" هم رسیده، جایی که سرگذشت او موجب خلق نمایشنامه "برادوی" تئاتر

مصاحبه کریسانا کرسینتو در مورد عامل موفقیتش:

فکر می کنید مهمترین عواملی که به شما کمک کردند به موقعیتی برسید که امروز دارید، چه بوده اند؟

انگیزه من عدالت و این نگرش است که دسترسی به داروها از حقوق اولیه هر انسانی است. هدف از ایجاد و تولید داروها باید بهبود بهداشت عمومی و سلامت آنها باشد، و از این طریق می توان به رشد اقتصادی و رفاه دست یافت.

من زندگی ام را وقف ایجاد امکان تولید محلی داروها به وسیله فرمول بندی آنها و تولید داروهای ژنریک مقرون به صرفه برای مداوای ایدز، مالاریا و سایر بیماری ها کرده ام. این استعداد و عزم را جزم کرده ام تا به قولی که به مردم دادم عمل کنم. (زجر ناشی از بیماری ها را التیام دهم).

بزرگترین موانع برای رسیدن به موقعیتی که امروز دارید، چه بوده اند؟

سفر من در زندگی به عنوان داروساز با هدف افزایش دسترسی به دارو برای انسان های تنگدست و اغلب محروم در کشورهای در حال توسعه سفری طولانی بود. این سفر مملو از ماجراها، چالش ها و موفقیت های عظیم، شکست و پیروزی، غم و شادی، در کشورم تایلند و هم در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی که به آنها رفته و در آن نقاط کار کرده ام است. با وجود خطرات جانی و محیط های کاری خطرناک، بزرگترین چالش اینست که چگونه می توان مردم محلی را توانمند کرد. نه تنها با انتقال دانش داروسازی، بلکه چطور به آنها یاد دهم و باعث شوم اعتقاد پیدا کنند که می توانند داروهایی برای بهبود جامعه و هم وطنان خود تولید کنند.

در مورد کودکی و آرزوهایتان بگوئید و اینکه چه شخصیتی الهام بخش شما بوده و بر شما تاثیر گذارد تا کسی شوید که امروز هستید؟

من در جزیره ساموی، ایالت سوراتانی در جنوب تایلند به دنیا آمده و بزرگ شدم. در آن زمان پدرم تنها دکتر و مادرم تنها قابله و پرستار جزیره بودند. بیاد می آورم در کودکی، پشت اسبی می پریدم که پدرم برای رفتن به دهکده های دورافتاده و مداوای بیماران استفاده می کرد. (دهکده هایی با کوره راه های خاکی و بدون جاده). او از این افراد دستمزدی دریافت نمی کرد. پدرم خانه ما را تبدیل به بخش بیمارانی که باید بستری می شدند کرده بود تا بتوانند یک شب یا مدت بیشتری برای مداوا در آنجا بمانند، چون جزیره ساموی بیمارستان نداشت. بزرگ شدن در چنین محیطی و مشاهده رنج و دردی که بیماران تحمل می کردند، در من عمیقاً احساس دلسوزی و ترحم و تمایل هیچوقت " که راهبه بود، در من روحیه ثابت قدم بودن و تلاش با وجود همه مشکلات و ایجاد کرد. همچنین مادر بزرگم به کمک را القا می کرد، اصولی که راهنمای تلاش های من در آفریقای امروز است. جایی که وجود مشکلات عادی به "شکست را قبول نکردن نظر می رسد.

آیا زن بودن مسیر شما را در رسیدن به موقعیتی که امروز دارید تحت تاثیر قرار داده است؟

فکر می کنم زن بودن در بسیاری موارد امتیاز است. کسانی که من با آنها سروکار دارم (مرد، زن، کودک، کهنسال) به من به چشم مادر، آموزگار، خاله، خواهر، دختر یا اقوام خود می نگرند. آنها احساس می کنند من قادرم با ایشان هم دردی کرده و دردشان را احساس کنم.

به نظر شما بزرگترین خدمت شما به عموم یا جامعه چه بوده است؟

فکر می کنم کار من به ارتقای این آگاهی کمک می کند که یک کشور، جامعه، ملت به عنوان یک کل باید هم دل و هم درد بشریت را که به دلایل و عوامل مختلف گرفتار مشکل و محرومیت (فقر، بیماران، کهنسالان، زندانیان، ما باشند. ما نباید برادران و خواهران بیماران روانی، معتادان، و غیره) هستند رها کنیم. بلکه باید از آنها مواظبت کرده و کمکشان کنیم دوباره سلامت و روحیه خود را بدست آورده و بخش مهمی از رشد و توسعه جامعه شوند.

پیام اصلی شما برای نسل جوان چیست؟ آنها چه چیزی باید از تجربیات شما بیاموزند؟

جوانان باید خلاقانه و از طرق مختلف به منافع عمومی جامعه کمک کنند. (تا زمانی که میل این کار در وجودشان است)، نگرش مثبت داشته و سخت کوش باشند؛ صبر یک فضیلت است؛ موفقیت را نمی توان خرید، تنها باید به تدریج و در طول یک عمر خلق کرد.

شود، چیست؟ آنان دخترانی که ممکن است داستان شما و دستاوردهایتان الهام بخش - پیام شما برای سایر زنان

جنسیت نباید بهانه ای برای دنبال نکردن آرزوی فرد باشد. امروزه، زن و مرد امکانات برابری در زندگی دارند. فردی که از عزم راسخ، صبر، کار سخت و قلبی مهربان برخوردار است، می تواند در مقابل چالش های مختلف زندگی ایستادگی کرده و بدترین طوفان ها را از سر بگذراند. خیلی مهم است هر کاری افراد انتخاب می کنند، آن را با شادی انجام داده و نگران نباشند که باید همیشه مورد تائید و رضایت خاطر دیگران شوند. همین که حداکثر تلاش خود را بکنند، کافیه است.

مراجعه کنید. [لینک](#) برای اطلاعات بیشتر به این

[لینک منبع](#)

حکایت او خلق تاریخ است: دختری محلی که رهبر شد



Photo courtesy of Namgay Peldon / UN WOMEN عکس:

م.ع مترجم:

هیچوقت فکر نمی کرد که در کشور هیمالیایی محصور در خشکی بوتان تاریخ ساز بشود، اما شد. وقتی که مردم در Namgay Peldon بخشدار زن انتخاب کردند. بخش ها می دادند او را به عنوان اولین سال ۸۰۰۲ برای اولین بار، در گذر از پادشاهی به دموکراسی، رای در بوتان واحد های اجرایی هستند که تحت نظر بخش داری ها اداره می شوند. در سرزمینی که مملو از تابوهای اجتماعی است و زنان تنها به عنوان زنی موفق که از منطقه ای کوچک تاشیدینگ در مرکز بوتان با هشت و نیم درصد سهم کوچکی در سیاست دارند، داستان او را است غیر عادی می سازد.

برنامه های بخشداری پلدون در مدت تصدی این زن در مقام بخشدار، عبارت از ساختن بیمارستانی برای بخش، بهبود بخشیدن وسایل دسترسی به مرکز بخش برای روستائیان، افزایش ذخیره های آب خوردن و کشاورزی بودند. این مادر ۲۳ ساله که دو فرزند کوچک دارد، و روابط محکمی در محل دارد، وی می گوید که موفقیتش را مدیون تحصیلات و اعتقاد خلل ناپذیر به برابری انسان ها قبلا معلم بوده است.

فکر می کنید چه عواملی در پیشرفت شما از همه مهم تر بوده است ؟

در رسیدن من به اینجایی که هستم آموزش عاملی کلیدی بوده و نقش مهمی ایفا کرده و خانواده ام نیز بر من تاثیر زیادی گذاشته و مشوق من بوده است. علاوه بر این، شغل معلمی هم به من این امکان را داد که با جامعه رابطه نزدیکی داشته باشم و آنها موجب الهام من برای به عهده گرفتن شغل بخشداری شدند.

بزرگترین موانع بر سر راه شما چه بودند؟

بزرگترین چالش من کاستن نقش مادرانه ام به خاطر کار محسوب می شد چون در آن زمان فرزندم کوچک بود و گرفتن پرستار بچه در مدت انتخابات خیلی گران بود. من مجبور شدم برای مراقبت از فرزندم پول اضافی خرج کنم تا بتوانم در ملاقات های مهم شرکت کنم. بنابراین اگر محیط پیرامون شما رسانا نباشد زن بودن چالش بر انگیز است.

شما از محدود زنانی هستید که در این منطقه عمدتاً مرد محور کار می کنید با این موضوع چگونه کنار می آید؟

از آنجایی که این جامعه، مرد سالار است و من تنها بخشدار زن در کل کشور بودم، در آغاز جلب همکاری بخشداران دیگر دشوار بود، اما طی چندین سال توانستم بر این مشکل غلبه کنم. حالا آنها مرا با خود در تصمیم گیری برابر می بینند و به نظراتم احترام می گذارند. بعد از گرفتن این شغل من کارهای عمرانی زیادی انجام دادم مثلاً ساختن بخشداری، بازسازی معبد قدیمی، ساختن جاده های روستایی جدید و کانال های آبیاری برای بخش، که مردم را قادر به آغاز کشاورزی و سایر کشت ها کرد.

پیام شما به نسل جوانتر چیست؟ آنها باید چه چیزی از تجربه های شما بیاموزند؟

مهم ترین پیامی که می خواهم بدهم اینست که همه انسان ها برابری و زن بودن نباید عامل باز دارنده ای برای مشارکت فعال آنان باشد. این کار امکان پذیر است و من می توانم با اطمینان بگویم که اگر کسی توانایی اش را دارد چه زن باشد چه مرد باید در انتخابات شرکت کند.

برای زنان یا دخترانی که از پیشرفت و دستاورد های شما الهام می گیرند چه پیامی دارید؟

من تجربه خوبی از اینکه اولین بخشدار زن در بوتان بودم دارم و می خواهم همه دختران جوان را تشویق کنم که پا پیش بگذارند و در انتخابات محلی دولت کاندید بشوند.

[لینک منبع](#)
